

# درس های آموخته شده از مذاکرات بشردوستانه با طالبان، 1996-2001

لوک کلی (Luke Kelly)

دانشگاه منچستر

17 سپتامبر 2021

## سوال

لطفاً زمینه مرور مواد چاپی را فراهم کنید که کدام درس ها از مذاکرات بشردوستانه با طالبان طی سال های 1996-2001 آموخته شده است، به ویژه بر نحوه مذاکره برای دسترسی مصئون زنان و دختران به کمک ها و خدمات بشردوستانه، از جمله جلوگیری و جواب دهی به SRHR، GBV و حکم 8 (2001) در مورد اشتغال زنان؟

## محتویات

1. خلاصه
2. تعاریف و پیشینه
3. درس ها
4. منابع

---

خدمت K4D دفتر پذیرش خلاصه ای مختصر از تحقیقات فعلی، شواهد و درس های آموخته شده را ارائه می کند. گزارشات دفتر پذیرش بررسی های دقیق یا سیستماتیک نیستند. هدف آنها ارائه مقدمه ای برای مهمترین شواهد مرتبط با یک سوال تحقیقاتی است. آنها از یک بررسی سریع بر اساس مواد چاپی منتشر شده و مشاوره با متخصصین موضوع استفاده می کنند.

گزارشات دفتر پذیرش توسط دفتر امور خارجه، مشترک المنافع و توسعه انگلستان و سایر بخش های دولتی تهیه میشوند، اما دیدگاه ها و نظریات بیان شده ممکن است لزوماً منعکس کننده دیدگاه های FCDO، دولت انگلستان، K4D یا هر سازمان همکاری کننده دیگری نباشد. برای معلومات بیشتر، لطفاً با [helpdesk@k4d.info](mailto:helpdesk@k4d.info) تماس بگیرید.

## 1. خلاصه

این بررسی سریع مواد چاپی نشان می‌دهد که فعالان بشری نسبت به اقدامات طالبان که کمک‌های اصولی در کشور را در دوران حکومت شان بین سالهای (1996-2001) محدود کرده بودند، به طریقه‌های مختلف عکس‌العمل نشان دادند. این گزارش روی یافته‌های مذاکرات بشردوستانه و استراتژی فعالان بشری در واکنش به پالیسی‌های طالبان که توانایی زنان برای کار در سازمان‌های بشردوستانه یا دسترسی به خدمات را محدود می‌کند، متمرکز است. این یافته‌ها دلالت به مشابهت با وضعیت کنونی افغانستان نمی‌کند.

مذاکره بشردوستانه به عنوان بحث در هر سطحی برای تسهیل ارائه کمک بر اساس اصول بشردوستانه شناخته می‌شود. این بررسی استراتژی و روش‌های مذاکره موسسه کمک‌رسان و همچنین منافع و محدودیت‌های اساسی را در نظر می‌گیرد که ممکن است مذاکرات را کم و بیش موفق کند. در مورد افغانستان تحت حاکمیت طالبان، موارد اختلافی عبارت از: طالبان آزادی و توانایی زنان برای دسترسی به خدمات را محدود کرده و از کمک کردن به جمعیت «دشمن» خودداری می‌کند. مشکلات کلیدی در مذاکرات موفقیت‌آمیز شامل: ایدئولوژی سختگیرانه طالبان و سازمان‌های کمک‌رسان، ساختار نامشخص رهبری در گروه طالبان؛ و نبود آموزش در زمینه مذاکره برای کارگران کمک‌رسان، عدم درک طالبان از ایدئولوژی‌های بشردوستانه و غربی و چارچوب‌های معیاری.

شواهد در مورد مذاکره با طالبان به صورت اسناد و مدارک در قالب مجموعه‌ای از ارزیابی‌ها، مقالات علمی و درس‌های آموخته شده موجود است. این مدارک در مورد روش‌های مذاکره با طالبان (مانند هماهنگی، کارکردن با سطح رهبری یا افراد سطح پائین)، محتوای مذاکرات و به ویژه مسئله دستیابی به توافق در مورد حقوق زنان، و همچنین ظرفیت مذاکره فعالان بشری بحث می‌کند. در مورد برنامه‌های خاص (مانند برنامه‌های ضد خشونت مبتنی بر جنسیت) بحث کمتری وجود دارد. با توجه به اهداف و اصول مختلف فعالان بشری، و همچنین مفکوره‌های مختلف امکان‌پذیری، نتیجه‌گیری در مورد اثربخشی روش‌های مذاکره متفاوت است. بنابراین، استراتژی‌ها را نمیتوان بدون مراجعه به آنچه در برنامه ریزی بشردوستانه و محدودیت‌های وضعیت مهمتر است، «موفق» ارزیابی کرد. به خصوص، فعالان بشری در برداشت و اولویت بندی اصول بشردوستانه متفاوت هستند. مثال‌های که «موفقیت» را در یک قضیه نشان می‌دهند باید بطور اساسی درک شوند، و درس‌های برجسته شده در این گزارش تا حد امکان با اطلاعات اساسی مورد بحث قرار می‌گیرند تا بر این موضوع تأکید شود.

این بررسی درس‌های را که در مورد شیوه‌های خوب مذاکره هستند، برجسته می‌کند. موضوع اصلی مورد مذاکره، تقابل بین محدودیت‌های وضع شده بالای زنان توسط طالبان و هدف فعالان بشری برای فراهم نمودن کمک به همه، از جمله زنان، بر اساس نیاز بود. استراتژی‌های مختلف برای متقاعد کردن طالبان جهت موافقت با کمک‌های اصولی استفاده شد. درس‌های اصلی در مورد مذاکره با طالبان طی سالهای 1996-2001 به شرح زیر است:

- تفاوت‌های ایدئولوژیکی بین طالبان و کسانیکه فعالیت‌های بشردوستانه انجام می‌دهند، بطور مثال در مورد حقوق زنان، که می‌تواند یک توافقنامه کمک‌های اصولی بشردوستانه را به مشکل مواجه کند.
- اهمیت واضح کردن اهداف نهایی و تفکیک شان از وسایل دستیابی به آنها و مواضع مذاکره.
- اهمیت اقدامات اصولی قابل اندازه‌گیری.
- اهمیت درک فرهنگ محلی، سیاست، اقتصاد، و چگونگی واکنش جوامع و مقامات محلی به برنامه‌های خاص بشردوستانه.
- اهمیت و سختی درک ساختار رهبری و اهداف طالبان.
- اهمیت فعالان بشری که به طور مشترک برای ارائه یک جبهه متحد عمل می‌کنند.
- مشکلات در تنظیم فعالیت‌های مشترک بین فعالان بشری.
- اهمیت گفتگو و «دیپلوماسی خاموش».
- نیاز به گفتگو برای اطمینان از یک رابطه کاری خوب با همکاران.
- اهمیت آموزش در زمینه مهارت‌های مذاکره

## 2. تعاریف و پیشینه

### تعاریف

**مذاکره بشردوستانه** به هر مذاکره ای که به منظور تسهیل اقدامات اصولی بشردوستانه انجام شده باشد، گفته میشود [ماینیر (Minear) و اسمیت (Smith)، 2007؛ مک هیو (McHugh) و بسلر (Bessler)، 2006] - برای تعریف اصول بشردوستانه به زیر مراجعه کنید].<sup>1</sup> فعالان بشری ممکن است برای تضمین حقوق همشهریان خود از مقامات دولتی دفاع کنند، یا زمانیکه مقامات دولتی کمک لازم را برای تضمین این حقوق ارائه نمی کنند، ممکن است جایگزین آنها شوند [دونینی (Donini)، 2007] موضوعات مذاکرات ممکن است شامل موارد زیر باشد: دسترسی به فعالیت های بشردوستانه، حق انجام نیازسنجی، انتخاب افراد مستفید شونده، ترانزیت برای اجناس، ترتیبات نظارت، تنظیم چارچوب عملیاتی برای کمک های بشردوستانه، و در میان دیگران، محافظت از افراد ملکی.

مذاکرات بشردوستانه به اشکال مختلف صورت می گیرد (ماینیر و اسمیت، 2007): فعالان بشری ممکن است با مقامات دولتی و غیر دولتی، مستقیماً با جوامع، به تنهای یا به طور مشترک با سایر فعالان بشری مذاکره کنند، مذاکرات ممکن است غیر رسمی یا شامل توافقات کتبی باشد، ممکن است با بخش های مختلف سازمان همکار باشد و ممکن است شامل مذاکره خصوصی یا اظهارات عمومی باشد. قدرت نفوذ آنها از قانع کردن، تهدید به عقب نشینی، اهمیت شان برای جوامعی که به آنها کمک می کنند، خسارات/منافع تبلیغاتی و اعتباری که می توانند ایجاد کنند، و ارتباطات با قدرت های غربی و سیستم سازمان ملل که می تواند منافع دیپلماتیک، اقتصادی و سیاسی را فراهم کند، بدست می آید (ماینیر و اسمیت، 2007).

به گفته مک هیو و بسلر (2006، صفحه 6) مذاکرات بشردوستانه با گروه های مسلح غیردولتی مانند طالبان با موارد زیر مشخص می شود: خطرات در سطح بالا بعضی اوقات با نتایج مرگ یا زندگی، این واقعیت است که فعالان بشری در مذاکره با دولت یا گروه های مسلح غیردولتی از موقف نسبتاً ضعیفی برخوردار می کنند زیرا نمی توانند از زور استفاده کنند. تضاد در 'انگیزه ها، اهداف و فرهنگ های عملیاتی طرفین'. گروه های مسلح به دلیل ساختار سازمانی و رهبری غیررسمی تر، کمتر قادر به اجرای توافقات هستند. محدودیت های زمانی و ارتباطی که به دلیل ماهیت شرایط اضطراری بشردوستانه بر مذاکرات تحمیل شده است.

فعالان بشری معمولاً از اصول بشردوستانه مانند انسانیت، انصاف، بی طرفی و آزادی پیروی می کنند. اصل بی طرفی از اهمیت ویژه ای برخوردار است، به این معنی که کمک ها باید بر اساس نیاز ارائه شود، و این اصل توسط قوانین طالبان که دسترسی زنان به خدمات را محدود می کند، به مشکل مواجه گردید. حقوق بشر و اصول جنسیتی موضوعات دیگری بودند که در آن زمان برای اطمینان از اینکه برنامه ریزی میتواند به همه نیازمندان کمک کند، استفاده می شد.

1 اقدام اصولی بشردوستانه به عنوان اقدام بر اساس اصول بشردوستانه شناخته می شود، مانند اقدامات OCHA: [https://www.unocha.org/sites/dms/Documents/OOM-humanitarianprinciples\\_eng\\_June12.pdf](https://www.unocha.org/sites/dms/Documents/OOM-humanitarianprinciples_eng_June12.pdf)

فعالان بشری بر اساس اصول و فرهنگ های سازمانی خویش موضع گیری های متفاوتی را در افغانستان اتخاذ کردند. ارزیابی استراتژی های آنها به طور مشابه مسیر مختلفی را بر اساس اولویت بندی اصول و نتایج طی می کند. بعضی ارزیابی ها از یک مقدار تطابق با مواضع طالبان به این دلیل که آنها ریشه در آداب و رسوم افغانستان دارند، و بعضی دیگر بر اساس عمل گرایی آنها دفاع می کنند. فعالان بشری نیز اولویت های متفاوتی داشتند. همانطور که در مواد چاپی نشان داده شده است، بعضی از فعالان بشری در تضاد با اصل بی طرفی بشردوستانه تمایل بیشتری به پذیرش خواسته های طالبان داشتند تا بتوانند تا حد امکان به ارائه کمک به افراد نیازمند ادامه دهند، در حالیکه یکتعداد دیگر تمایل بیشتری به کشیدن خطوط سرخ داشتند، چه بر مبنای اصول و چه به عنوان یک روش مذاکره. فعالان بشری همچنین در مورد آنچه که یک هدف اصلی را تشکیل می داد، اختلاف نظر داشتند. به عنوان مثال، برنامه جهانی غذا برای کارمندان نانوائی های خود سهمیه های جنسیتی در نظر گرفته بود، و در صورت عدم تطبیق این سهمیه، میخواست فعالیت های خود را متوقف کند، در حالیکه سایر سازمان ها بر این عقیده بودند که اهداف برنامه باید محدودیت های جامعه افغانستان را در نظر بگیرد [ اتمر (Atmar) و گود هند (Goodhand)، 2002 ] .

پیشینه

بین سالهای 1996-2001، طالبان کنترل افغانستان را در دست داشتند، اما به طور گسترده توسط دولت ها به عنوان یک دولت قانونی به رسمیت شناخته نشدند. به نظر می رسد که این کشور به بسیاری از اصول بشردوستانه، قوانین حقوق بشر و حقوق بین الملل (IHL) در جنگ، پالیسی های غیرنظامی و تلاش ها برای کنترل کمک های بشردوستانه احترام نمی گذارد. یکی از موضوعات مرکزی برای فعالان بشری در این دوره، حقوق زنان و دختران بود. طالبان تعدادی از قوانین را وضع کردند که توانایی زنان و دختران برای دسترسی به خدمات اولیه مانند آموزش و مراقبت های صحتی را محدود می کرد [ فیلدن (Fielden) و آذربایجانی-مقدم (Azerbaijani-Moghadam)، 2001 ] موضوع دیگر تلاش های طالبان (و اتحاد شمال) برای دریافت کمک تجهیزاتی در جریان جنگ بود (دونینی، 2007)

واقعات و موضوعاتی که در این بررسی مواد چاپی پوشش داده شده است شامل حکم 8 (2001) است که یکی از مجموعه اسنادهای است که توسط طالبان برای محدود کردن استخدام زنان صادر شده است. در این قضیه، زنان را از کارکردن با موسسات کمک رسان منع کرد، به استثنای کارمندان مراقبت های صحتی (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001) سازمان های غیردولتی (NGOs) واکنش های مختلف به این موضوع نشان دادند، بعضی برنامه های شان را لغو کردند چون به همه نیازمندان (یعنی همه جنسیت ها) ارائه نمی شد، و بعضی دیگر به دنبال توافق یا مذاکره بودند (لیدر، 2001، صفحه 5-6). همچنین قانونی وضع شد که زنان مسلمان شاغل در سازمان ملل را مجبور می کرد که توسط یکی از اعضای مرد فامیل (محرم) همراهی شوند، هر چند فشار تمویل کننده گان باعث شد که طالبان از این تصمیم خود عقب نشینی کنند [ کرچکو (Kreczko)، 2003 ]<sup>2</sup>. طالبان همچنین به دنبال محدود کردن کمک های ارائه شده به اقلیت شیعه هزاره در جریان یک محاصره بودند (دونینی، 2007)

یک از امثال واکنش های موسسات کمک رسان، پروژه نانوائی برنامه جهانی غذا (WFP) در سال 1994 در کابل است. برای 53000 خانواده از جمله 7000 زن سرپرست که معادل 19 فیصد جمعیت کابل است نان خشک توزیع کرد. برنامه جهانی غذا 50 (WFP) فیصد از سهمیه شرکت کنندگان و مستفید شونده گان را به زنان اختصاص داده بود که به دلیل نمونه های شغلی جنسیتی موجود در افغانستان به سختی می توان آنها را برآورده کرد. زمانی که حکم 8 اجرا شد، نانوائی ها را بسته نمودند و با فشار آوردن توسط رسانه ها دوباره باز نمودند (اتمر و گودهند، 2002 و فیلدن و آذربایجانی-مقدم،

<sup>2</sup> "با مشورت نماینده گان ساحوی مبنی بر اینکه طالبان در نهایت از این کار منصرف خواهند شد، گروه حمایتی توکیو افغان (Tokyo Afghan Support Group) [از جمله تمویل کننده گان] مخالفت صریح با این حکم را در اصول و عمل تایید کرد." صفحه

2001، صفحه 9) در مقابل، بسیاری از موسسات کمک رسان برنامه‌های خود را تنظیم کردند، مانند تبدیل نمودن کارمندان زن، یا تفکیک مستفیدین زن و مرد. بعضی دیگر به تنهایی یا به عنوان بخشی از مکانیزم های هماهنگ کننده به دنبال مذاکره با طالبان بودند. بطور مثال، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ (ICRC) روی یک توافق مذاکره کرد که توسط آن، در صورتیکه مرد و زن در بخش‌های جداگانه باشند، شفاخانه های مردانه اجازه ارائه مراقبت‌های صحی به زنان را خواهند داشت - توافقی که ارائه مراقبت‌های صحی کمتری را برای زنان فراهم می‌کرد، اما بیشتر از آنچه چیزی بود که طالبان در ابتدا پیشنهاد کرده بودند [کورتیت (Curtet)، 2002].

سازمان های بشردوستانه ای که در افغانستان کار می‌کردند روش های متفاوتی را برای مذاکره با طالبان در پیش گرفتند. دنیوی (2007) پیشنهاد می‌کند که آنها را می‌توان به سه نوع واکنش طبقه بندی کرد:

- اصولی (اصرار بر تغییر پالیسی های طالبان با تهدید به صرف نظر کردن از فعالیت)
- تطابق کننده (توافقات عملی با مقامات به منظور ارائه بعضی کمک ها)
- فعالیت دور از جنجال "Duck-and-weave" (دوری از مقامات طالبان و کار کردن مستقیماً با جوامع)

در واکنش به مشکلات کار با طالبان، فعالان بشری تلاش های را برای هماهنگ کردن کار خود و ارائه یک جبهه متحد در مقابل طالبان انجام دادند (کرچکو، 2003). گروه حمایت از افغان ها (ASG - Afghan Support Group) تمویل کننده گان، نماینده گی های سازمان ملل متحد و ICRC را برای هماهنگ کردن تلاش ها در کنار سازمان های غیر دولتی (NGOs) از طریق موسسه هماهنگ کننده کمک برای رفاه افغانستان (ACBAR) دور هم جمع کرد. برنامه ریزی مشترک اصولی (PCP) یک میکانیزم کمکی متحد بود که به وسیله آن موسسات/ تمویل کننده گان پلان های برنامه ریزی خود برای توافق ارائه میکردند تا کمک ها از نظر اصول هماهنگ تر و سازگارتر باشند. 4 ارگان های هماهنگ کننده منطقه ای (RCBs) و هیئت برنامه ریزی افغانستان (APB) برای تطبیق PCP استفاده شدند. چارچوب استراتژیک برای افغانستان (The Strategic Framework for Afghanistan) توافقی بود که هدف آن ایجاد انسجام بین جنبه های سیاسی و بشردوستانه کار سازمان ملل در افغانستان و ختم جنگ در این کشور بود. 5 این چارچوب شامل یک استراتژی کمکی بود که بر اهمیت برابری جنسیتی و نقش هماهنگ کننده سازمان ملل در مدیریت فعالان بشری تأکید داشت. همچنین در واکنش به اقدامات طالبان تلاش‌ها برای ایجاد روش قویتر و منسجم تر در مورد حقوق بشر و پالیسی جنسیتی در افغانستان صورت گرفت.

### 3. درس ها

#### ایدیولوژی طالبان

این مواد چاپی در مورد اینکه چگونه میتوان با توجه به اختلاف نظر روی محوریت ایدیولوژی طالبان در قسمت محدود کردن زنان، تا چه حد می‌توان آنها را متقاعد کرد که در رسانیدن کمک های بشردوستانه بشکل بیطرفانه به تمام شهروندان موافقت کنند. بسیاری استدلال می‌کنند که محدودیت های برای توافق با طالبان وجود دارد. دنیوی به 'محدودیت های بنیادی مذاکره با رژیم سوء استفاده کننده ای اشاره میکند که چارچوب های مرجع ایدیولوژیکی و عملی

<sup>3</sup> هیچ یک از منابع مشخص نمی‌کنند که این رسانه محلی است یا بین المللی. فیلدن و آذربایجان مقدم (2001) بیان می‌کنند که: "واکنش مقامات به خبر بسته شدن نانوائی های WFP نشان داد که آنها نسبت به نحوه درک شان در جامعه افغانستان بی تفاوت نیستند."

<sup>4</sup> [https://interagencystandingcommittee.org/system/files/legacy\\_files/W\\_G32\\_1.pdf](https://interagencystandingcommittee.org/system/files/legacy_files/W_G32_1.pdf)

<sup>5</sup> <https://reliefweb.int/report/afghanistan/strategic-framework-afghanistan-endorsed-un-agencies>

آن با سازمان ملل متحد و جامعه بین‌المللی در تضاد بود<sup>6</sup> (دونینی، 2007، صفحه 153)

بعضی‌ها استدلال می‌کنند که راه‌های امکان‌پذیر بیشتری برای توافق وجود دارد، از جمله بحث‌های اسلامی برای گسترش دیدگاه‌های طالبان در مورد جنسیت (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001). فیلدن و آذربایجانی مقدم (2001، صفحه 8) همچنان در مورد نیاز به انطباق مواضع بشر دوستان غربی و تعریف‌های بنیادی از اصول (مانند CEDAW<sup>6</sup>) و راه‌های مؤثر برای تطبیق آنها در جامعه مردسالار استدلال می‌کنند. علاوه بر این، ایدیولوژی تنها یگانه وجه موضع طالبان در مورد زنان نبود. حکم طالبان را می‌توان به عنوان راهی برای دسترسی به وظایف پر منفعت در موسسات کمک‌رسان دانست (فیلدن و آذربایجان مقدم، 2001). همچنین تا حدی راهی برای اثبات حاکمیت بود (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001، صفحه 15).

بدون توافق ایدیولوژیکی می‌توان روابط بهتری با طالبان برقرار کرد. بسیاری از فعالان بشری روابط ضعیفی با طالبان داشتند که نشان بارز آن بی‌اعتمادی و شایعات بود. هرچند، لیدر (2001، صفحات 12-13) تأکید می‌کند که بعضی از افراد "بر اساس ویژه‌گی‌های مانند صداقت، صراحت در کلام و احترام در عوض زبان یا مذهب" روابط خوبی با آنها داشتند. برقراری روابط دوستانه با توجه به تفاوت‌های ایدیولوژیکی قابل ملاحظه بین طالبان و فعالان بشری مشکل‌تر خواهد بود، اما روابط تنها می‌تواند 'خوب' باشد بدون اینکه 'دوستانه' باشد (لیدر، 2001، صفحه 12).

درک فرهنگ محلی

فیلدن و آذربایجان مقدم (2001) خواستار درک اساسی‌تر از جایگاه زنان در جامعه افغانستان هستند. آنها استدلال می‌کنند که در نهایت جایگاه زنان توسط جامعه افغانستان - خانواده، قبیله، دولت محلی و ملی تعیین می‌شود - نه فقط توسط احکام طالبان یا اصول موسسات کمک‌رسان. بسیاری از فعالان بشری به دنبال همکاری مستقیم با جوامع افغان، برای بدست آوردن حمایت گسترده‌تر از کارشان، یا صرفاً برای دوری از قدرت طالبان بودند. با این حال، سطوح حمایت از برنامه‌های بشردوستانه در میان شهروندان افغان به طور قابل توجهی متفاوت بود (فیلدن و آذربایجان مقدم، 2001). فیلدن و آذربایجان مقدم (2001) استدلال می‌کنند که حداقل بعضی از مواضع طالبان با بخش‌های از جامعه و فرهنگ افغانستان مطابقت داشت. بعضی از اقشار جامعه افغانستان بسیار محافظه‌کار بودند و از تطبیق احکام طالبان مطابق با سنت‌های خود خوشحال بودند. با این حال، توجه به این نکته حائز اهمیت است که فرهنگ افغانستان، طالبان و پشتون‌ها (یا سایر گروه‌های قومی) یک چیز نیستند. علاوه بر این، یک قاعده مردسالارانه در جامعه پشتون نشین توسط تمام افراد آن جامعه (مثلاً زنان) حمایت نمی‌شود (لیدر، 2001، صفحه 18).

درک فرهنگ در قالب شیوه‌های رهبری و مذاکره از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. برای مثال، درک ارزش «حجاب» برای بعضی از افغان‌ها، ممکن است به کسانی که با این افراد مذاکره می‌کنند، این امکان را بدهد تا پیشنهادات خود را طوری تنظیم کنند که احتمال قبول شدن آنها بیشتر باشد. نماینده‌گی‌های سازمان ملل متحد و سازمان‌های غیردولتی نیز فرهنگ‌های سازمانی و روش‌های مذاکره متفاوت دارند که آگاهی از آنها مفید است (لیدر، 2001، صفحه 18).

<sup>6</sup> یک معاهده در مورد حقوق زنان

نیاز به انعطاف پذیری توسط بسیاری از نویسندگان ذکر شده است. لیدر (2001) اشاره می کند که با وجود تفاوت ها در افکار طالبان و موسسات کمک رسان، معاملات انجام شده است. هر چند، تمایل طرفین به اتخاذ روش «اصولی» که میدانند توسط طرف مقابل رد خواهد شد، این کار را مشکل تر میکند. او از انعطاف پذیری در روش و موضع مذاکره به منظور دستیابی به هدف نهایی حمایت می کند - و بنابراین یک آگاهی واضح از اینکه هدف نهایی چیست (او انجام یک نظرسنجی را به عنوان موضعی بیان می کند که در آن انعطاف پذیری منطقی است، با هدف نهایی حصول اطمینان از اینکه کمک ها به نیازمندترین های می رسد که در آن زمینه کمتری برای انعطاف پذیری وجود دارد) (لیدر، 2001، صفحه 10). لیدر پیشنهاد می کند که اصول میتوانند در مذاکرات مؤثر باشند، اما اگر مانع هرگونه فضای توافق شوند میتوانند غیر مؤثر باشند، مثلاً اگر مذاکره کننده گان موضعی اتخاذ کنند که بدانند طرف مقابل آن را رد خواهد کرد.

یکی از انتقادات به اظهارات اصولی این است که می تواند باعث مشکل شدن مواضع و تقویت افراد تندرو شود. گزارشی در سال 2001 استدلال کرد که فعالان بشری باید کوشش کنند تا حقوق زنان را به نقطه قابل توجه تبدیل نکنند. (فیلدن و آذربایجانی - مقدم، 2001). آنها باید کوشش کنند که در برنامه ریزی از یک عمل کمتر قابل «مشاهده» و پوشیده استفاده نمایند. این را می توان از طریق اشاره به خانواده، نه تنها با تمرکز به زنان و دختران، بلکه با توجه به سطح وسیع از نیازهای موجود، به دست آورد. (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001، صفحه 14) در قسمت استخدام زنان، آنها استدلال می کنند که موسسات کمک رسان می توانستند در طرح این موضوع کمتر تضاد داشته باشند (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001، صفحه 5)

**واکنش کمیته بین المللی صلیب سرخ با تمایل به انطباق برنامه ریزی همراه با گفتگوی دوامدار، و تاکید بر اصول مشخص شد (کورتیت، 2002، تیری، 2011).** واکنش کمیته بین المللی صلیب سرخ به یک حکم در سال 1997 مبنی بر اینکه زنان فقط می توانند در مراکز صحت مخصوص زنان تداوی شوند (که در عمل به طور قابل ملاحظه ای دسترسی زنان به مراقبت های صحتی را کاهش می دهد، زیرا یگانه مرکز ویژه زنان در شرایط نامناسبی قرار داشت و ظرفیت محدود داشت) این بود که: به فعالیت های خویش ادامه میدهند، یک بیانیه عمومی ارائه میکنند، و از طالبان تقاضا کردند تا در این مورد تجدید نظر کنند. آنها به طالبان گفتند که "تحت شرایط تحمیل شده توسط آنها در مورد دسترسی زنان به مراقبت های صحتی، آنها نمی توانند به کمک خود ادامه دهند" (کورتیت، 2002، صفحه 647).

یک کمیته ویژه متشکل از 'وزارت صحت عامه، سازمان ملل متحد، کمیته بین المللی صلیب سرخ (ICRC) و سازمان های غیردولتی مختلف (NGOs)، توسط دولت افغانستان برای یافتن راه حل های عملی جهت اجازه دادن به مرد و زن برای حضور در شفاخانه ها، ایجاد شد' (کورتیت، 2002، صفحه 648). بعد از دو ماه مذاکره، بالای شفاخانه های جداگانه توافق صورت گرفت. این توافق یک توافق مطلوب نبود، زیرا بسیاری از زنان هنوز هم به دلیل کمبود جا از دسترسی به خدمات صحتی محروم بودند و یکتعداد زنان به دلیل نداشتن محرم تداوی نمی شدند. از طریق این استراتژی، "به ایجاد تغییر در موضع طالبان در مورد این موضوع کمک کرد" (کورتیت، 2002، صفحه 647). کورتیت بر اهمیت اصول بنیادی و ماموریت قانونی کمیته بین المللی صلیب سرخ به عنوان وسایل مؤثر تاکید می کند.

در سایر مواقع، کمیته بین المللی صلیب سرخ برنامه های خود را با فرهنگ افغانستان و/یا سخت گیری های طالبان مطابقت داد. کورتیت (2002) خلاصه می کند که هدف کمیته بین المللی صلیب سرخ کمک به زنان بدون موضع گیری در قبال پالیسی های طالبان بود، مگر اینکه آنها قوانین بین المللی بشردوستانه (IHL) یا شرایط کاری کمیته بین المللی صلیب سرخ را نقض کنند. در بعضی موارد، برنامه های خود را به منظور اطاعت از احکام طالبان تنظیم نمود، از جمله جایگزین کردن کارمندان زن با مردان (و دادن وظایف دیگر به کارمندان زن، مانند 'شستشوی لباس های پرسونل' ICRC، یا وظایفی در پاکستان، تا آنها بتوانند معاش خود را حفظ کنند). موضع کمیته بین المللی صلیب سرخ این بود که با توجه به پالیسی های طالبان، 'اهداف باید در اولویت قرار گیرند تا کمک به هر چه بیشتر از زنان آسیب دیده از جنگ ممکن باشد'. این به معنای تمرکز بر پالیسی ها و فعالیت های است که امکان پذیر و مؤثر هستند (کورتیت، 2002، صفحه 654).

چندین نویسنده به ضرورت اصول قابل اندازه گیری اشاره می کنند (لیدر، 2001). دافیلد و همکاران (Duffield et al) (2002، صفحه 29) استدلال می کنند که هیچ وضاحتی در مورد یک روش اصولی در افغانستان وجود نداشت. آنها به مشکل اصلی در تصمیم گیری برای تاکید بر اصولی مانند بی طرفی اشاره می کنند، در حالیکه گزینه جایگزین میتواند صرفنظر کردن/اخراج و عدم ارائه کمک باشد (برخلاف اصل انسانیت). آنها همچنین پیشنهاد می کنند که "دانش اصول هفت گانه در میان کارگران کمک رسان در واقع بسیار ناقص است" (دافیلد و همکاران، 2002، صفحه 29، همچنین مراجعه کنید به لیدر، 2001، صفحه 6). تا حدی به دلیل این عدم وضاحت، موسسات با یک صدا حرف نمی زدند یا با هماهنگی عمل نمی کردند (دافیلد و همکاران، 2002، صفحه 30).

یک انتقاد مرتبط به بعضی از مواضع «اصولی» این بود که هیچ درک مشترکی از معنای اصول در شرایط برنامه ریزی وجود نداشت. در حالیکه سازمان ملل متحد و دیگران به وضاحت تعهد خود را به برابری جنسیتی اعلام کردند، هیچ پالیسی یا دستورالعمل روشنی وجود نداشت که توضیح دهد که موسسات چگونه می توانند به اهداف پالیسی اعلام شده اثر بگذارند (نیلاند، 2003، صفحه 33). در عوض، نیلاند (2003، صفحه 29) در مورد واقعیت های جایگاه زنان در افغانستان بر نیاز به تخصص به جای سخنوری تأکید می کند. لیدر موافق است که SFA به اهداف واضح تر و قابل اندازه گیری نیاز دارد. اگر قرار باشد اصولی را مطرح کند، پس شاخص های اصولی مفید خواهند بود (لیدر، 2001، صفحه 10).

همچنین تلاش های برای تحمیل مواضع منسجم با استفاده از موضوعات جنسیتی و حقوق بشری انجام شد (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001) هر چند، استدلال شد که حمایت کافی سازمانی برای مقابله با تشویش های حقوق بشری وجود ندارد (جانسون، 2002). جانسون (2002) به نبود استراتژی یا مدیریت مشترک و مشکلات در قسمت تطبیق 'اصول حقوق بشر در فرهنگی که برای مقابله با اولویت ها مجهز نیست'، فقدان دفتر کمیشنری عالی حقوق بشر (OHCHR) از سوی SFA، و 'فرهنگ معافیت از مجازات' که به دلیل عدم توجه سیاسی به تشویش های محافظتی سازمان ملل ایجاد شده است، اشاره میکند. علاوه بر این، برخی استدلال کرده اند که پیوند دادن حقوق بشر و صلح با اقدامات بشردوستانه می تواند مورد دوم را تضعیف کند (دونینی، 2004).

بعضی از فعالان بشری پالیسی های را وضع کردند که غیر واقعی به نظر می رسد و تطبیق آنها سخت بود. در اکتوبر 1998، در یک جلسه کمک کننده گان و تمویل کننده کان حقوق بشر، یک برنامه امیدوار کننده، شامل دفاتر نظارت بر حقوق بشر و احیای مجدد جامعه مدنی افغانستان، طرح شد (نیلاند، 2003، صفحه 23). هر چند، با وجود امیدواری بیش از حد از این برنامه، اهداف قابل اندازه گیری یا به اندازه کافی تعریف نشده بودند. سند مراحل بعدی (Next Steps) مربوط به ECHA (کمیته اجرایی امور بشردوستانه) در سال 1998 با 'خطوط نهایی' برای مذاکره با طالبان مواضع غیرواقعی را در بر می گرفت، مانند 'منفعت بردن زنان' به طور مساوی از مشارکت و نتایج، 'یک استندردی که قبلاً هرگز رعایت نشده بود' و تطبیق آن مشکل بود زیرا 'کارمندان طبقه انانث موسسات کمک رسان ملی عمدتاً قادر به کار کردن نبودند' (نیلاند، 2003، صفحه 19).

تقیح در مقابل دیپلوماسی خاموش

افغانستان بین سال های 1996-2001 شامل مثال های است که هم دیپلوماسی خاموش و هم تقبیح عمومی وسایل مؤثرتری بودند. نوشتن در مورد استراتژی موسسات کمک رسان برای دریافت کمک به اقلیت هزاره، که در محاصره طالبان قرار داشتند و از دسترسی به افراد بشردوستانه محروم بودند، و همچنین تلاش های سازمان ملل و کمیته بین المللی صلیب سرخ برای دسترسی به غیرنظامیان در دشت شمالی و دره پنجشیر، دونینی (2007) به یافته های مختلط در مورد اثربخشی دیپلوماسی خاموش در مقابل تقبیح عمومی می پرداخت. هماهنگ کننده سازمان ملل تلاش کرد تا به هزاره های نیازمند دسترسی پیدا کند و 'زمانیکه دیپلوماسی خاموش نتیجه نداد، تمام راه های ممکن دیگر امتحان شد: تظاهرات توسط تمویل کننده گان، مصاحبه در رسانه ها و اظهارات دبیرکل سازمان ملل متحد (UN Secretary-General) زمانیکه اطلاعات در مورد کشتار جمعی منتشر شد' (دونینی، 2007، صفحه 166) نتایج مختلط بود، اما تبلیغات ممکن است یکی از عواملی باشد که طالبان دسترسی به کمک های بشردوستانه را فراهم نمودند (دونینی، 2007، صفحه 166) در مقابل، زمانیکه سازمان ملل و کمیته بین المللی صلیب سرخ تلاش می کردند تا به غیرنظامیان در دشت شمالی و دره پنجشیر دسترسی پیدا کنند، 'اظهار نظر سخنگوی دبیرکل سازمان ملل متحد در نیویارک در



مورد بمباران هوایی طالبان در دره پنجشیر، نزدیک به یک دفتر UNCO طالبان را خشمگین نمود که در نتیجه تنها به سه موتر لاری اجازه عبور دادند. ' (دونی، 2007، صفحه 167) با این حال، در واکنش به پیشنهاداتی مبنی بر اینکه نادیده گرفتن علنی سوء استفاده‌ها به منظور مذاکره خصوصی بهترین راه است، او پیشنهاد می‌کند که 'در زمینه افغانستان، مانند جاهای دیگر، جدا کردن نیامندی‌های رفاهی یک گروه خاص از شرایط سیاسی که بر آسیب پذیری آنها تأثیر وارد میکند و نیازهای محافظتی که چنین شرایطی ایجاد می‌کند، اگر ناممکن نباشد اما مشکل است' (دونی، 2007، صفحه 167).

دونی استدلال می‌کند که اظهارات سیاسی کارمند مقر سازمان ملل می‌تواند کار بشردوستانه را در ساحه مشکل تر کند. او توضیح می‌دهد که چگونه مقر سازمان ملل متحد اظهارات «احساس خوب داشتن» برای تحقیر پالیسی‌های طالبان صادر می‌کند، که نتیجه ای جز خشم مقاماتی که تیم کشوری سازمان ملل با آنها گفتگوهای متواضعانه داشته اند، ندارد (دونی، 2007، صفحه 164). بعدها، یک نمونه مؤثرتری توسط گروه ویژه بشردوستانه در اسلام آباد مورد توافق قرار گرفت که به بوسیله آن فعالان بشری بر دسترسی تمرکز کردند و دفتر هماهنگ کننده سازمان ملل متحد آن را محکوم نکرد، اما در عوض اطمینان حاصل کرد که سوء استفاده‌ها توسط دیگران علنی شده است (دونی، 2007، صفحه 168). نیلاند (2003، صفحه 34) از 'اظهار تشریفاتی تشویش' از سوی نهادهای حقوق بشر یا شورای امنیت سازمان ملل انتقاد می‌کند. با آن هم، اعلامیه‌های عمومی اصول می‌تواند در بعضی موارد اثرات مثبت داشته باشد.

در مقابل، نشان داده شده است که دیپلوماسی محتاطانه برای پیشبرد برنامه ریزی‌های خاص مؤثر است. بطور مثال، دیپلوماسی خاموش توسط هماهنگ کننده سازمان ملل متحد سبب به تعلیق افتادن حکم طالبان مبنی بر اینکه کارمندان مسلمان خارجی زن به یک محرم مرد برای همراهی نیاز دارند، شد (نیلاند، 2003، صفحه 29). تیری (Terry) خاطر نشان ساخت که 'کمیته بین المللی صلیب سرخ به سختی توانسته بود در طول دوره طالبان (1996-2001) حداقل شرایط قابل قبول را برای کار در سراسر افغانستان مذاکره کند و هدف حمله قرار نگیرد' (تیری، 2011، صفحه 176).

#### چارچوب‌های مشترک

چندین نویسنده بر ارزش مواضع هماهنگ در میان فعالان کمک رسان تأکید می‌کنند:

- توافق و عمل به بعضی اصول بر اهمیت این اصول تأکید می‌کند.
- تضمین می‌کند که موسسات کمک رسان موضع مشترکی اتخاذ می‌کنند تا طالبان نتوانند یکی را در مقابل دیگر به بازی بگیرد. طالبان از روش‌های «تفرقه بینداز و حکومت کن» استفاده کردند، به این معنی که اتحاد میان موسسات کمک رسان و فهم معیار می‌تواند مؤثر باشد (لیدر، 2001، صفحه 17).
- شریک ساختن اطلاعات بین سازمان‌ها در مورد مواضع طالبان و وضعیت برنامه در ساحه، برای کمک جهت اطمینان از اینکه توافقات تطبیق گردیدند (لیدر، 2001، صفحه 17).

تلاش‌های برای هماهنگ کردن موسسات تحت (1999) SFA، ASG و PCP صورت گرفت. در اجرای این توافقات مشکلاتی وجود داشت. لیدر خاطر نشان می‌کند که سازمان ملل نقش‌های متعدد و در نتیجه اهداف نامشخص داشت (لیدر، 2001، صفحه 10). او به نبود هماهنگی بین سازمان‌های کمک رسان اشاره می‌کند، که تمایل داشتند به وظایف خود پایبند باشند و یک استراتژی فراگیر نداشتند (همچنین به استرن، 2003 مراجعه کنید). کرچکو (2003)، که PCP را موفق میدانند، با این وجود خاطر نشان می‌کند که بعضی از تمویل کننده‌گان بر خلاف توافق، برنامه را جدا از PCP تمویل کردند. موسسات انفرادی بدون مشورت تصمیم می‌گرفتند. یک ارزیابی نشان داد که 'یک ساختار پراکنده و تحت سلطه موسسه [می‌تواند] یک تفسیر مشترک از اصول را تمویل کند' (دفیلد و همکاران، 2002، صفحه vi) جانسون (2002) استدلال می‌کند که تفرقه و خصومت بین فعالان سیاسی و کمک رسان که توسط طالبان انداخته شده بودند، مشکلات اساسی بودند.

این مکانیزم‌ها توسط بعضی مؤثر ارزیابی شده است. قبل از SFA، 'بسیاری از موسسات از دریافت منظوری برای پروژه‌های خاص خود بدون در نظر گرفتن مسائل گسترده تر خوشحال بودند' (دونی، 2007، صفحه 158) بعد از SFA، سازمان ملل از طریق دفتر هماهنگ کننده سازمان ملل متحد (UNCO) به یکصدا شدن نزدیک تر شد. موسسات انفرادی قادر به گفتگو در مورد

موضوعات اصولی با طالبان نبودند، [که این کار] جایگاه سازمان ملل را در قسمت مذاکره بسیار تقویت کرد (دونینی، 2007، صفحه 8). با این حال، SF را نمیتوان در جایکه کارمندان بعضی اوقات موفق های متفاوت را اتخاذ کنند، تطبیق کرد (دونینی، 2007). با آن هم، دونینی (2007) استدلال می کند که یک روش واحد از سوی سازمان ملل یک پالیسی موفق بود، اما تنها توانست در تقابل با اختلافات ایدئولوژیکی بین طالبان و فعالان بشری تا این حد پیش برود. کرچکو (2003) موافق است که با وجود مشکلات ناشی از منفرد عمل کردن موسسات، PCP از جمله در تضمین برنامه ریزی اصولی تر نتیجه مثبت داشت.

**ارزش پیوند اهداف سیاسی و بشردوستانه مورد مناقشه است (اتمر، 2001؛ دافیلد و همکاران، 2002).** SFA یک تلاش برای پیوند دادن اهداف سیاسی (مانند پیشرفت در مذاکرات صلح) و بشر دوستانه بود. دافیلد و همکاران (Duffield et al) (2002) استدلال می کند که خلا بین اهداف سیاسی و بشردوستانه ریشه ای عمیق دارد و طالبان توانسته است بین بخش های بشردوستانه و سیاسی سازمان ملل تمایز قائل شود. در افغانستان، فعالان سیاسی و بشری برداشت های متفاوتی از نقش کمک داشتند و فعالان سیاسی در تلاش مشروط کردن کمک های غیر اضطراری بودند. بسیاری از این سیاسی شدن به این دلیل انتقاد می کنند که بی طرفی بشردوستانه را به خطر می اندازد (کرچکو، 2003، صفحه 255). پیوند حقوق بشر و جنسیت، و مشروط بودن کمک به سازمان های غیردولتی که بتوانند آن را توزیع کنند، به این معنی است که کمک ها همیشه رضایت مقامات را بدست نمی آورد یا نیاز را برآورده نمی کنند (دونینی، 2004). با توجه به سابقه کمک و حمایت غرب از مجاهدین، ارائه کمک بشکل بی طرفانه و منصفانه همچنان مشکل بود [نیوبرگ (Newberg)، 199: 199]

#### مهارت ها و آموزش

**آموزش بیشتر در زمینه مذاکره، نتایج را بهبود می بخشد.** یکتعداد نویسندگان خاطر نشان می کنند که تعداد کمی از کارمندان بشری در زمینه مذاکره آموزش دیده اند (دونینی، 2007؛ لیدر، 2001) بطور مثال، لیدر نشان میدهد که کارمندان بین المللی توسط طالبان جدی تر گرفته شده اند. با آن هم، کارمندان افغان اکثراً در مورد سیاست و فرهنگ افغانستان بیشتر می دانستند و نقش آنها باید توسعه می یافت (لیدر، 2001، صفحه 14). او همچنین از یک استراتژی مذاکره متفکرانه تر حمایت می کند که در آن تیم 'می نشیند و روی اهداف، استراتژی ها و استدلال ها کار می کند، پیش بینی میکند که طالبان چگونه واکنش نشان خواهند داد، و پیش از پیش استدلال های متقابل ایجاد می کنند' (لیدر، 2001، صفحه 15).

فیلدن و آذربایجانی-مقدم (2001، صفحه 8) عملکرد خوب یک سازمان غیردولتی را برجسته می کنند که روش آن شامل 'آماده سازی دقیق و زمینه سازی' برای ارزیابی 'تاثیر و پیامدهای' موضع طالبان، قبل از بحث بود. این سازمان غیردولتی همچنین 'پیشنهاداتی را که طالبان به آنها واکنش نشان خواهند داد، پیش بینی کرد، امکان سنجی آن پیشنهادات را از قبل ارزیابی نمود و با استدلال های آماده خود همراه وزیر مربوطه ملاقات کرد.' این آماده گی باعث شد تا به یک نتیجه موفقیت آمیزی دست یابند (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001، صفحه 8)

**این متن همچنین نیاز به آموزش در زمینه IHL، حقوق بشر، جنسیت و اهمیت دانستن زبان ها، فرهنگ و سیاست افغانستان را برجسته می کند.** سازمان های بشردوستانه با IHL و اصول بشردوستانه آشنا بودند، سازمان های توسعه ای کمتر (دونینی، 2007). نیلاند به «تخصص تخنیکي بسیار محدود، و منابع اختصاصی کم یا نبود منابع اختصاصی در موسسات کمک رسان، برای رسیدگی به مسائل حقوق بشر از دیدگاه یک موسسه کمک رسان انفرادی یا جامعه کمک رسانی جمعی» اشاره می کند (نیلاند، 2003، صفحه 42). دانش و تخصص در زمینه حقوق بشر در سیستم بشری 'پراکنده' بود، به این معنی که اجرای سیستماتیک برنامه با توجه به حقوق بشر در افغانستان مشکل بود (دافیلد و همکاران، 2002).

#### فهمیدن انگیزه ها و ساختارهای طالبان

**کار با ساختار رهبری طالبان مشکل بود.** مشخص شد که ارشدیت در میان طالبان تضمینی برای نفوذ نیست، و شیوه تصمیم گیری مبتنی بر بحث، پیش بینی مواضع طالبان را برای فعالان کمک رسان مشکل نموده بود (دونینی، 2007؛ لیدر، 2001، صفحه 9)

مقامات طالبان اکثراً با مواضع یکدیگر در تضاد هستند. بعضی از فعالان کمک رسانی به دنبال دستیابی به توافق نامه های کتبی با طالبان بودند، اما نتایج این استراتژی "مختلط" بود و توافقات اکثراً نادیده گرفته می شد (لیدر، 2001، صفحه 13).

بعضی از موسسات کمک رسان به دنبال بهره برداری از دیدگاه های متفاوت در ساختارهای طالبان بودند و از مواضع 'غیررسمی' انعطاف پذیرتر در این گروه سود می بردند (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001). سازمان های غیردولتی همچنان کوشش کرده اند با استخدام کارمندان تحت معافیت صحتی و سپس اجازه دادن به کارمندان برای انجام کارهای دیگر، احکام طالبان را نادیده بگیرند (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001). هر چند، چنین استراتژی ها لزوماً برای یک مورد وسیع 'فضای بشردوستانه' و کمک های اصولی مفید نبود.

برای درک بهتر 'پیشینه ها، ترجیحات، محدودیت ها و اشتیاق طرفین مذاکره' و همچنین تحلیل اقتصاد جنگ و نقش کمک ها در آن، به تحلیل نیاز بود (لیدر، 2001، صفحه 8). لیدر به تحلیل غیرسیستماتیک در افغانستان طی سالهای 1996-2001 به عنوان ضعف تلاش های بشردوستانه اشاره می کند (لیدر، 2001، صفحه 8).

**مذاکرات در سطوح مختلف از لحاظ سلسله مراتب، هم اثرات مثبت و هم منفی داشته است. به رسمیت شناختن دیپلماتیک یک انگیزه قوی برای طالبان بود.** در حالیکه موسسات کمک رسان نتوانستند به رسمیت شناخته شوند، مشخص شد که این کار با داشتن یک رابطه خوب با موسسات مرتبط است (لیدر، 2001). 'تا اواسط سال 1998 مشخص شد که موضوع به رسمیت شناختن برای طالبان از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است و بر روابط آنها با تمام همتایان خارجی، اعم از فعالان بشری، توسعه ای، سیاسی یا حقوق بشر تأثیر خواهد گذاشت' (نیلاند، 2003، صفحه 21). در واقع، بعضی استدلال می کنند که در پی به رسمیت شناخته نشدن توسط سازمان ملل و اعمال تحریم ها، طالبان موضع خود را در قبال فعالان کمک رسان سخت تر کرده است (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001، صفحه 5)

**سایر کمک های بشردوستانه بر همکاری سطح پایین یا دور زدن چهره های مقتدر، متمرکز بودند.** بسیاری از فعالان بشری بر اساس این باور که 'عناصر میانه رویی در درون جنبش طالبان وجود دارند که اقدامات کم ارزش سازمان های غیر دولتی را قبول میکنند' بر اجرای برنامه پافشاری کردند (فیلدن و آذربایجانی-مقدم، 2001، صفحه 7)

آرن استرنند (Arne Strand)، که در زمان تسلط طالبان بر کشور در سال 1996 برای چرچ اید (Church Aid) کار می کرد، استدلال می کند که طالبان تمایل بیشتری برای پذیرش تحصیل برای دختران در جاهای داشتند که محدودیت های کمتر رفتاری نسبت به زنان وجود داشت، مانند هرات. در اینجا حمایت از مکاتب دخترانه می تواند تا زمانی که علنی نشده باشد ادامه یابد. بسیاری از کارمندان وزارتخانه ها و ادارات افغانستان در دوران حکومت های شوروی و مجاهدین بر سر کار بودند و 'معمولاً بسیار حمایت می کردند و پیشنهاد می کردند که چگونه می توانیم به بهترین شکل مسائل/برنامه ها را پیش ببریم، یا به تقاضاها یا مقررات طالبان واکنش نشان دهیم' (استرنند، از طریق ایمیل). اگر چه طالبان می خواستند کنترل خود را بالای خدماتی مانند تعلیم و تربیه تحمیل کنند، در حالیکه فعالان بشری خواهان کمک های اصولی بودند، حداقل تا زمانی که تحریم ها اعمال شد و روابط با جهان خارج بدتر شد، امکان همکاری هر دو طرف در تقابل با شرایط ناامید کننده وجود داشت (سورک و استرنند، 2021).

هر چند، کار با جوامع تحت رادار خطرانی را به همراه دارد. جکسن (Jackson) و گیستوزی (2012) (Guistozzi)، صفحه iii) با نوشتن درباره دوره پس از 2001، بر اساس کار ساحوی در سال 2012، دو روش اصلی را نشان می دهند که توسط فعالان کمک رسان روی دست گرفته شده بودند:

- 'تعامل ساختاری با سطوح مختلف طالبان و جامعه در شرایط خاص'
- به دنبال 'قبولی جامعه' برای پروژه های خاص، همراه با پالیسی 'نپرس، نگو' با طالبان.

روش دوم، بار اضافی را بر دوش کارمندان محلی افغان و اعضای جامعه که بخش اعظم مسئولیت دسترسی به مناطق طالبان را بر عهده دارند، قرار میدهد، در حالیکه پالیسی تعامل ساختاری 'به نظر می رسد که بزرگترین تضمین امنیت را برای کارگران کمک رسان و کسانی که قصد کمک را دارند فراهم می کند' (جکسن و گیستوزی، 2012، صفحه iii)

#### 4. ماخذ

اتمر، H. و گودهند، J. (2002). کمک، جنگ و ایجاد صلح در افغانستان، کدام درس ها را می توان آموخت؟ هشدار بین المللی.

[https://www.international-alert.org/publications/aidconflict-and-peacebuildingafghanistan#:~:text=W hat% 20Lessons% 20Can%20be% 20Learned,the% 20dynamics% 2 0of% 20violent% 20conflict.](https://www.international-alert.org/publications/aidconflict-and-peacebuildingafghanistan#:~:text=W%20hat%20Lessons%20Can%20be%20Learned,the%20dynamics%20of%20violent%20conflict.)

اتمر، (2001) M. H. سیاسی شدن کمک های بشردوستانه و پیامدهای آن برای افغان ها. فاجعه ها، 25(4)، 321-330.

<https://doi.org/10.1111/1467-7717.00181>

کورنیت، (2002) C. L. افغانستان: دیدگاه کمیته بین المللی صلیب سرخ در مورد کمک و حمایت از زنان در جریان رژیم طالبان. *Revue Internationale de La Croix-Rouge* / بررسی بین المللی صلیب سرخ، 84(847)، 643.

<https://doi.org/10.1017/S1560775500090404>

دونی، (2004) A. اصول، سیاست و عملگرایی در واکنش بین المللی به بحران افغانستان. در *Nation-Building Unraveled*: کمک، صلح و عدالت در افغانستان (صفحه 117-142). بلومفیلد (Bloomfield): انتشارات کوماریان (Kumarian).

دونی، (2007) A. مذاکره با طالبان در L. ماینیر و H. اسمیت (Eds). دیپلوماسی بشردوستانه: متخصصین و مهارت هایشان (صفحه 153-173). انتشارات دانشگاه ملل متحد. <https://digitallibrary.un.org/record/602125?ln=en>

دافیلد، M.، گوسمن، P.، و لیدر، N. (2002). بررسی چارچوب استراتژیک برای افغانستان. <https://areu.org.af/publication/101/>

فیلدن، M.، و آذربایجانی-مقدم، S. (2001). *استخدام زنان در افغانستان: مطالعه حکم شماره 8. مطالعه گروه ویژه بین سازمانی در مورد حکم طالبان.*

و پیامدهای آن. <https://www.refworld.org/pdfid/48aa82df0.pdf>

جکسن، A.، و گیستوزی، A. (2012). *صحت کردن با طرف مقابل: تعامل بشردوستانه با طالبان در افغانستان.* انستیتوت توسعه خارجی (Overseas Development Institute)

<https://cdn.odi.org/media/documents/7968.pdf>

جانسون، (2002) C. بررسی چارچوب استراتژیک: درس های برای افغانستان پس از طالبانتبادله بشری، 20، 19-21.

<https://odihpn.org/magazine/the-strategic-frameworkreview-lessons-for-post-taliban-afghanistan/>

کرچکو، (2003) A. تجربه افغانستان: گروه حمایت از افغان ها، برنامه ریزی مشترک اصولی و چارچوب استراتژیک. فاجعه ها، 27(3)، 239-258.

<https://onlinelibrary.wiley.com/doi/epdf/10.1111/1467-7717.00231>

لیدر، (2001) N. مذاکره و تعامل در افغانستان: گزارش تهیه شده برای دفتر هماهنگ کننده سازمان ملل.

مک هیو، G. و بسلر، M. eds. (2006). مذاکرات بشردوستانه با گروه های مسلح: یک رهنمود برای متخصصین. مطبوعات سازمان ملل متحد

<https://www.unocha.org/sites/unocha/files/HumanitarianNegotiationswArmedGroupsManual.pdf>

ماینیر و H. اسمیت، eds. (2007)، دیپلوماسی بشردوستانه: متخصصین و مهارت هایشان. انتشارات دانشگاه ملل متحد.  
<https://digitallibrary.un.org/record/602125?ln=fa>

نیوبرگ، (1999) P. R. سیاست در Heart: ساختار کمک های بشردوستانه به

افغانستان بنیاد کارنگی برای صلح بین المللی (Carnegie Endowment for International Peace).

[https://carneгиеndowment.org/1999/07/02/politics-at-heart-architecture-of-686humanitarianassistance-to-afghanistan-pub-](https://carneгиеndowment.org/1999/07/02/politics-at-heart-architecture-of-686humanitarianassistance-to-afghanistan-pub-687D7E-ocha-afg-30jun2.pdf)

نیلاند، (2003) N. اقدام بشردوستانه: محافظت از نظریات غیرنظامیان از افغانستان.

<https://reliefweb.int/sites/reliefweb.int/files/resources/1F0FF8AFD817FDAD85256DAD00687D7E-ocha-afg-30jun2.pdf>

سورک، A. و استرند، (2021) A. تعامل آرام با طالبان. زنده ماندن.

<https://www.iiss.org/publications/survival>

تیری، (2011) F. کمیته بین المللی صلیب سرخ در افغانستان: تاکید مجدد بر بی طرفی اقدامات بشردوستانه. بررسی بین المللی

صلیب سرخ، (881)93، 173-188. <https://doi.org/10.1017/S1816383111000026>

## سیاسگزارها

ما از کارشناسان زیر که بشکل داوطلبانه پیشنهاداتی را برای مواد چاپی مربوطه یا توصیه های دیگری را برای نویسنده جهت تهیه این گزارش ارائه کردند، تشکر می کنیم. محتوای گزارش لزوماً منعکس کننده نظرات هیچ یک از کارشناسانی که با آنها مشورت صورت گرفته است، نمیباشد.

- کلر دالتون (Clare Dalton)، ICRC
- ایما اولری (Emma O'Leary)، NRC
- انتونیو دونینی (Antonio Donini)، دانشگاه تافتس (Tufts)
- نورا نیلاند (Norah Niland)، متحد در برابر فعالیت های ضد بشری (United Against Inhumanity- UAI)
- آرنه استرنند (Arne Strand)، چرچ اید (Church Aid) انستیتوت میکلسن (Michelsen)
- هروه نیکول (Hervé Nicholl)، سامونل هال (Samuel Hall)

## نقل قول پیشنهاد شده

کیلی، (2021). L. درس های آموخته شده از مذاکرات بشردوستانه با طالبان، 1996-2001. گزارش K4D دفتر پذیرش 1044. انستیتوت مطالعات توسعه ای. DOI: 10.19088/K4D.2021.126

## درباره این گزارش

این گزارش بر اساس 12 روز تحقیق روی میز (desk-based research) تهیه شده است. تحقیق K4D دفتر پذیرش ترکیب سریع از مجموعه ای مواد چاپی مرتبط فعلی و نظریات کارشناسان بین المللی را در جواب به سوالات خاص مربوط به توسعه بین المللی فراهم میکند. برای هرگونه سوال، با <mailto:helpdesk@k4d.info> تماس بگیرید.

خدمات K4D توسط یک کنسرسیومی (consortium) از سازمان های پیشیناز که در توسعه بین المللی کار میکنند، به رهبری انستیتوت مطالعات توسعه ای (IDS)، با بنیاد توسعه تعلیم و تربیه (Education Development Trust)، Itad، مرکز بین المللی صحتی و توسعه دانشگاه لیدز نافیلد (Leeds Nuffield)، مکتب طب گرمسیری لیورپول (LSTM)، شعبه توسعه بین المللی (IDD) دانشگاه بیرمنگام (Birmingham) و انستیتوت بشردوستانه و جواب به مناقشه، دانشگاه منچستر (HCRI) ارائه می شوند.

این گزارش برای اداره امور خارجه، مشترک المنافع و توسعه دولت انگلستان (FCDO) و شرکای آن در حمایت از برنامه های حامی فقرا تهیه شده است. به جز از مواردی که خلاف آن ذکر شده باشد، نسخه 3.0 برای مقاصد غیرتجارتی تحت شرایط مجوز باز دولت، جواز دارد. K4D در قبال خطاها، غفلت یا هر گونه عواقب ناشی از استفاده از اطلاعات موجود در این گزارش مسئول نیست. هر گونه دیدگاه و نظریات بیان شده لزوماً منعکس کننده نظریات K4D، FCDO یا هر سازمان کمک کننده دیگری نمیباشد.



© حق چاپ کرون 2020 (Crown).